

تحلیل جامعه‌شناختی اندیشه‌های سیاسی ابن خلدون

یعقوب احمدی*

چکیده

ابن خلدون از جمله اندیشوران مسلمانی است که بسیاری او را بنیانگذار اصلی رشته «جامعه‌شناسی» می‌دانند. نوشتار حاضر به بررسی نظریات ابن خلدون در باب یکی از وجوه جامعه‌شناختی اندیشه او یعنی «جامعه‌شناسی سیاسی» پرداخته است که عمدتاً به نقش نیروهای اجتماعی در سیاست توجه دارد. ابن خلدون دو عامل عمده انسانی را در ظهور و سقوط دولت‌ها عنوان کرده است: قومیت و گروه‌های قومی و نخبگان.

این مقاله به روش تحلیلی، با استفاده از اسناد، مدارک و منابع موجود، به ویژه کتاب مهم و اصلی ابن خلدون یعنی مقدمه ابن خلدون، موضوع را در کانون مطالعه قرار داده است. ابن خلدون، همزمان با توجه به عصبیت به عنوان دولت عامل ساز، برای نقش کسانی که کنش تاریخی را بر عهده دارند، اهمیت بسیاری قائل است. وی عامل تغییر نظام‌های سیاسی را حرکت و خیزش اقوام می‌داند و در این زمینه، بر نقش نخبگان در موفقیت خیزش تأکید می‌کند. نظریات ابن خلدون در این مباحث، با نظریات کارل مارکس و ویلفردو پاره‌تو، وجوه اشتراک بسیاری دارد.

کلیدواژه‌ها: جامعه‌شناسی سیاسی، نخبه، قومیت، عصبیت، دولت.

مقدمه

یک‌سو، و قدرت اجتماعی با نیروها و گروه‌های اجتماعی از سوی دیگر است. جامعه‌شناسی سیاسی می‌کوشد رابطه میان قدرت دولتی و قدرت اجتماعی را دریابد. به این معنا، دولت، عالی‌ترین نوع رابطه قدرت در جامعه است، حال آنکه انواعی از رابطه قدرت در درون جامعه نیز وجود دارند.^(۱)

موضوع جامعه‌شناسی سیاسی را می‌توان یافتن ریشه‌های اجتماعی یک پدیده سیاسی یا قرار دادن یک پدیده سیاسی در چارچوب کلی و تمامیت اجتماعی آن ذکر کرد. در این صورت، بهترین الگوی مطالعاتی برای جامعه‌شناسی سیاسی، همان الگوی نظام‌گونه است که جامعه و نظام سیاسی در حالت اندرکنشی قرار می‌دهد و تعامل آن دو را در یک انگاره ساده به نمایش می‌گذارد.^(۲) به عبارت دیگر، جامعه‌شناسی سیاسی با ساخت درونی دولت و حکومت، که اغلب موضوع اصلی علم سیاست به مفهوم اخص کلمه تلقی می‌شود، سروکار ندارد. اگر سیاست را به معنای «روابط میان جامعه، اقتصاد و دولت» تلقی کنیم در این صورت وظیفه جامعه‌شناسی سیاسی فهم این روابط است، نه توضیح کامل اجزایی مانند جامعه و دولت.^(۳)

با توجه به نظریه تالکوت پارسونز، می‌توان موضوع جامعه‌شناسی سیاسی را این‌گونه تشریح کرد. تالکوت پارسونز در هر جامعه و کلیتی چهار نیاز کارکردی عمده را تشخیص می‌دهد. این نیازها شامل انطباق، هدف‌یابی، انسجام و حفظ الگو است. برای اینکه یک کلیت بتواند به حیات خود ادامه دهد، ناگزیر از برآوردن این چهار نیاز عمده است. وی برآوردن هر یک از چهار نیاز مذکور را بر عهده خرده‌نظام‌های مربوط به آنها می‌داند. بر این اساس، در جامعه چهار خرده‌نظام تشخیص می‌دهد: خرده‌نظام فرهنگی (حفظ الگو)، خرده‌نظام اجتماعی (انسجام)،

با وجود سابقه بسیار طولانی بینش جامعه‌شناختی سیاسی در فلسفه قدیم در آثار کسانی چون افلاطون، ارسطو و بعدها ماکیاویلی و...، بسیاری برآنند که ریشه این علم معاصر را باید در تحولات فکری - اجتماعی و فرهنگی قرن نوزدهم جست‌وجو کرد. در آن قرن، کارکرد روش‌های علوم طبیعی در علوم اجتماعی در قالب مکتب «اثبات‌گرایی» تحولی اساسی در مجموعه علوم اجتماعی به عنوان یک کل پدید آورد و به ویژه موجب افزایش علاقه به ایجاد «علم سیاست» و جامعه‌شناسی شد. حاصل این تحول پیدایش مبادی علم نو جامعه‌شناسی بود، اما همین خود به تکوین مبانی جامعه‌شناسی سیاسی نیز مدد رساند.

سن سیمون و اگوست کنت به عنوان پیشتازان مکتب اثبات‌گرایی بر آن بودند که می‌توان سیاست را به صورت علمی اثباتی درآورد که اعتبار حاکم بر آن بر شواهد عینی استوار باشد. مکتب اصالت اثبات تأثیر عمده‌ای بر گسترش علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی سیاسی قرن بیستم گذاشت. اگرچه در ابتدا بینش‌های جامعه‌شناختی در حوزه سیاست، در زیرمجموعه اندیشه‌های کلی جامعه‌شناختی معرفی و ارائه می‌شدند، پس از آن، تلفیق میان ویژگی‌های اجتماعی جوامع، با ساخت‌های سیاسی در نظر اندیشه‌وران به عنوان شاخه نو و خاص‌تری از جامعه‌شناسی با نام جامعه‌شناسی سیاسی بر همگان نمایان شد.

امروزه جامعه‌شناسی سیاسی یکی از مهم‌ترین شاخه‌های علم جامعه‌شناسی است که نقش قدرت و نیروی گروه‌های اجتماعی را در جامعه مطالعه می‌کند. به عبارت دیگر، جامعه‌شناسی سیاسی به مفهوم جدید خود، حاصل تحولات سیاسی و اجتماعی عصر جدید است. به طور کلی، موضوع جامعه‌شناسی سیاسی، بررسی رابطه دولت، قدرت سیاسی و قدرت دولتی از

جامعه‌شناختی بوده است و کارل مارکس، نخستین نظریه‌پرداز مهم اجتماعی است که تلاش و کار خود را عمدتاً بر اساس الگوی طبقه استوار کرده و همین فرمول مارکسیستی از تحلیل طبقه نفوذ بسیاری در جامعه‌شناسی سیاسی داشته است.

برخی دیگر مونتسکیو را شایسته این عنوان می‌دانند؛^(۶) از آن‌رو که وی همه عوامل و عناصر مؤثر بر پدیده‌های اجتماعی را همزمان برمی‌شمارد و تأثیر متقابل این عوامل را در دایره کلیت اجتماعی در چارچوب یک روش ساختاری به نمایش می‌گذارد. دیگرانی نیز هستند که از اهمیت و نقش ماکس وبر بر تقویت این شاخه معاصر تأکید می‌کنند و طرح مباحث «قدرت، اقتدار و مشروعیت» از سوی وبر را نشانی بر تأیید مدعای خود می‌یابند.

به هر حال، امروزه به طور کلی می‌توان از سه‌گرایش در جامعه‌شناسی سیاسی نام برد: گرایش رفتاری، گرایش تأثیر نیروهای اجتماعی، و گرایش ساختاری. «از نقطه نظر دیگری این سه‌گرایش به سه سطح تحلیل در جامعه‌شناسی سیاسی اشاره دارند، یک سطح تحلیل گروه‌ها و نیروهای اجتماعی و نیز تأثیر آنها بر سیاست، و سطح تحلیل ساختار دولت و عوامل تعیین‌کننده آن.»^(۷) ابن‌خلدون از اندیشوران عربی - اسلامی است که مکتب فکری خاصی پدید آورد. او دیدگاه‌های خود در زمینه جامعه، تطورات و پدیده‌های اثرگذار بر آن را از طریق اطلاع و تجربه فراوانش در زندگی و حرکتش در سرزمین‌های عربی و غیرعربی بسیار و مسئولیت‌های فراوانی که بر عهده گرفت، نظام بخشید. نظریات وی در دوراننش همچون انقلابی بود که با وجود تفاوت نداشتن برخی از نظریات وی با دیدگاه‌های پیش از خود، آنها را در ترکیبی نو و در واکنش به این دیدگاه‌ها و به روش خاص و جدید ارائه داد که با روش خاص او شناخته می‌شود. وی

خرده‌نظام سیاسی (هدف‌یابی) و خرده‌نظام اقتصادی (انطباق).

جدول شماره (۱): خرده‌نظام‌ها و کارکردهای آن در اندیشه پارسونز

خرده‌نظام	کارکرد
فرهنگ	حفظ الگو
اجتماع	انسجام
سیاست	هدف‌یابی
اقتصاد	انطباق

پارسونز روابط میان این خرده‌نظام‌ها را به شکل سبیرتیک در نظر می‌گیرد که اطلاعات و انرژی را با هم مبادله می‌کنند.^(۴)

با توجه به نظریه پارسونز، جامعه‌شناسی سیاسی را می‌توان رابطه خرده‌نظام‌های اجتماعی و سیاسی در نظر گرفت که عمدتاً به تأثیر خرده‌نظام اجتماعی بر خرده‌نظام سیاسی معطوف است. در این الگو، خرده‌نظام اجتماعی به دلیل نزدیکی به خرده‌نظام فرهنگی قلمرو بیشتری بر سیاست و اقتصاد دارد.

علاوه بر تأثیر شرایط اجتماعی - فرهنگی بر رشد جامعه‌شناسی سیاسی، می‌توان گفت اندیشورانی که در نضج و تقویت این شاخه حائز اهمیت بوده‌اند بنیانگذاران جامعه‌شناسی سیاسی شمرده می‌شوند. بی‌تردید اندیشه بنیانگذاران جامعه‌شناسی سیاسی را باید از میان اندیشورانی جست‌وجو کرد که افکارشان در دو راستای متفاوت جامعه و سیاست و تلفیق این دو سیر کرده باشد. از این منظر، بسیاری کارل مارکس را پدر جامعه‌شناسی سیاسی قلمداد می‌کنند؛^(۵) زیرا برآنند که وی میان سیاست و نیروهای اجتماعی تلفیق و تعامل برقرار ساخته است و از این‌سان، سیاست را بازتاب ساختار اجتماعی - اقتصادی می‌داند و ریشه اجتماعی سیاست را به گونه‌ای علمی مشخص می‌نماید. از این منظر، می‌توان گفت تحلیل طبقه اجتماعی مارکس، نخستین تلاش برای توضیح و تشریح زندگی سیاسی در چارچوب متغیرهای

ویژگی‌های مختلف بسیاری می‌توان استفاده کرد، اما معمول‌ترین آنها عبارت‌اند از: زبان، تاریخ یا تبار (حقیقی یا خیالی)، مذهب و شیوه‌های لباس پوشیدن و آرایش. اختلافات قومی تماماً فراگرفته شده‌اند.^(۹)

عنوان «اقلیت‌های قومی» در مورد گروه‌های قومی و فرهنگی خاصی به کار می‌رود که در درون یک کشور به سر می‌برند و دولت آن در اختیار قوم دیگری است.

پیدایش مشکل اقلیت‌های قومی و ملی در درون کشورها حاصل پیدایش ناسیونالیسم نو بوده است که هم موجب تقویت احساس همبستگی قومی اقلیت‌ها شده و هم احساسات ناسیونالیستی قوم حاکم را تقویت کرده است. اقلیت‌های قومی مشترکات فرهنگی، تاریخی و زبانی دارند و بسته به میزان سلطه‌جویی قوم مرکزی، ممکن است به درجات مختلف به خود سازمان دهند.^(۱۰)

ابن‌خلدون نیز برای ورود به نقش اقوام و اقلیت‌های قومی در سیاست، نخست به مفهوم‌بندی این واژه همت می‌گمارد و سپس، بحث خویش را به تفصیل ارائه می‌دهد. ابن‌خلدون در تعریف قوم، آن را با شاخص جدایی و اختلاف معرفی می‌کند؛ بدین معنا که گروه قومی از نظر وی، ویژگی‌هایی دارد که خاص آن گروه است و بر اساس این ویژگی‌ها از سایر اقوام جدا می‌شود.

وی در بیان نظریه‌اش درباره تغییر دولت‌ها و حکام سیاسی، به نقش اقوام و گروه‌های اجتماعی بسیار توجه کرده است. به نظر می‌رسد ابن‌خلدون، همزمان با توجه به «عصبیت» به عنوان عامل دولت‌ساز، برای نقش کسانی که عمل تاریخی یا همان «پراکسیس»^(۱۱) را آنها انجام می‌دهند، اهمیت بسیاری قائل است. برداشت عمومی از نظریه او بر قدرت تخریب عصبیت تأکید می‌کند. حال آنکه، به نظر می‌رسد همان‌طور که در ادامه خواهد آمد، عصبیت، تنها یکی از عوامل تقویت‌کننده افرادی (اقوام) است که کنش تاریخی را انجام می‌دهند. این نظریه تا

در تلفیق جامعه و سیاست، به ویژه نقش اجتماع و کنش‌های درون آن بر سیاست، بسیار کوشیده و اندیشه‌های فراوانی را عرضه کرده است. او از نقش نیروهای اجتماعی و همچنین سازوکارهای اجتماعی در سیاست به خوبی و با دقت سخن گفته است. بر این اساس، و با توجه به تقسیم‌بندی مذکور از گرایش‌های عمده در جامعه‌شناسی سیاسی، ابن‌خلدون را می‌توان در سطوح تحلیل دوم و سوم گرایش‌ها جای داد. آنجا که وی به تأثیر نیروهای اجتماعی مانند اقوام، قبایل و حتی انسجام اجتماعی بر سیاست تأکید می‌کند، در سطح دوم گرایش‌ها جای دارد و آن‌گاه که در مورد دولت و ساختار آن بحث می‌کند، عمدتاً در سطح تحلیل سوم جای می‌گیرد. در این نوشتار به تفصیل اندیشه‌های ابن‌خلدون در وجوه و گرایش‌های پیش‌گفته بررسی و تحلیل می‌شود و شباهت‌ها و تفاوت‌های آن با اندیشه سایر بنیانگذاران در معرض قضاوت قرار می‌گیرد.

ابن‌خلدون بر نظریه خود عنوان نظریه «عمران» نهاده است. در واقع، می‌توان این نظریه را نظریه عمران سیاسی یا نظریه اجتماع سیاسی نامید و می‌توان آن را در حوزه علمی جامعه‌شناسی سیاسی جای داد.

نقش اقوام در تشکیل حکومت

در جامعه‌شناسی سیاسی بحث اقلیت‌های قومی و ملی و رابطه آنها با قدرت دولتی از مباحث بسیار مهم است. مفاهیم قومیت^(۸) و اقلیت‌های ملی - قومی در سال‌های اخیر بسیار مورد توجه قرار گرفته‌اند. قومیت، به دیدگاه‌ها و شیوه‌های عمل فرهنگی اطلاق می‌شود که اجتماعی معینی از مردم را متمایز می‌کند. اعضای گروه‌های قومی خور را از نظر فرهنگی متمایز از گروه‌بندی‌های دیگر در جامعه می‌دانند و دیگران نیز آن را همین‌گونه در نظر می‌گیرند. «برای تشخیص گروه‌های قومی از یکدیگر از

مبتنی بر روابط خویشاوندی یا مشابه آن که در شبکه‌ای از روابط اجتماعی شکل می‌گیرد. در نتیجه، وحدت و انسجامی بین افراد گروه پدید می‌آورد و نیرویی جهت ایجاد تحولات و تغییرات ژرف سیاسی، اجتماعی در اختیار آن قرار می‌دهد.^(۱۴)

ابن‌خلدون، تاریخ جوامع و کشورها را حاصل تغییر و تشکیل دولت‌های متشکل از گروه‌های قومی می‌بیند که دارای عصبیت قوی‌تری در مقایسه با دیگران بوده‌اند: اگر به تاریخ کشورها و کیفیت پدید آمدن دولت‌های مختلف نگاهی بیفکنیم، درمی‌یابیم که بسیاری از دولت‌ها را گروه‌های قومی یا قبایل بنیان نهاده‌اند که نسبت به دیگران از عصبیت قوی‌تری برخوردار بوده‌اند... بدین صورت، اساس دولت‌های جدید بنیان گذاشته شده است.^(۱۵)

به نظر ابن‌خلدون، دومین عامل برتری یک قوم یا همان نیروی اجتماعی، که تغییر سیاسی ایجاد می‌نماید، «دین» است. دین در نظر او کارکردهای بسیاری دارد که از جمله آن، تقویت حس همبستگی و انسجام اجتماعی است. به نظر ابن‌خلدون، دین از دو وجه می‌تواند آثار سیاسی از خود بروز دهد: نخست با تأثیر مستقیم به عنوان عاملی روح‌بخش و ایمان‌بخش در نبردها و سپس، به صورتی غیرمستقیم و از طریق تقویت مؤلفه‌های اثرگذار بر دنیای سیاست. به عبارت دیگر، ابن‌خلدون در متن اجتماع سیاسی، دین را نیز عاملی در تقویت عصبیت و انسجام اجتماعی به شمار می‌آورد. بر این اساس، دین علاوه بر اینکه خود عامل مستقل در برتری نظامی به شمار می‌آید، با تقویت میزان عصبیت اقوام، می‌تواند موجبات برتری اقوام و امکان تأسیس و ایجاد دولت را در آنها فراهم سازد.^(۱۶)

عوامل سوم و چهارم، در میان عواملی که می‌توانند بر نقش نیروهای اجتماعی معطوف به سیاست اثر بگذارند، و البته این اثر در نظر ابن‌خلدون از اهمیت چندانی

اندازه‌ای با نظریه مارکسیستی نزاع طبقاتی مارکس و مفاهیم «طبقه در خود» و «طبقه برای خود» مارکس همخوانی دارد.

ابن‌خلدون و مارکس هر دو نزاع بین گروه‌های اجتماعی را عامل تغییر نظام سیاسی می‌دانند. مارکس می‌نویسد: «تاریخ جوامعی که تاکنون بوده‌اند، تاریخ نبردهای طبقاتی است. آزادمردان و بردگان، نجبا و عوام، خوانین و رعایا، استادکاران و شاگردان، خلاصه ستمکاران و ستم‌دیدگان، که در تضادی دائمی رو در روی یکدیگر ایستاده‌اند، نهان یا آشکار در نبرد بی‌امان بوده‌اند که هر بار با واژگانی انقلابی همه یا با ویرانی مشترک طبقات درگیر در نبرد، خاتمه یافته است.»^(۱۲)

علاوه بر این، مارکس می‌افزاید برای اینکه یک طبقه، بخصوص طبقه کارگر به آن حد برسد که بتواند نظام موجود را دگرگون کند، به نوعی آگاهی طبقاتی نیاز دارد. به عبارت دیگر، طبقه باید از شکل «طبقه در خود» (ناآگاهانه) به «طبقه برای خود» (آگاهانه) تغییر یابد تا توانایی انجام دادن کنش تاریخی موردنظر را داشته باشد. به همین سان، ابن‌خلدون نیز، نزاع گروه‌های قومی را عامل تغییر می‌داند و البته وی برای قومی که می‌خواهد نظام را دگرگون کند، عصبیت یا انسجام اجتماعی را ضروری می‌داند. اما تضاد موردنظر ابن‌خلدون، با منظور مارکس متفاوت است. «تضاد موردنظر ابن‌خلدون، مانند تضاد مارکسیستی، طبقاتی و درونی نیست، بلکه تضاد بین یک گروه و یک جامعه حضری طبقاتی است.»^(۱۳)

در ادامه، ابن‌خلدون درصد برآمده تا عوامل یا عناصری را که موجب برتری یک قوم بر قوم دیگری می‌شود معرفی کند. اولین عامل «عصبیت» می‌باشد؛ عامل مهمی که از نظر ابن‌خلدون قادر است جوامع را در طول تاریخ دستخوش تغییرات عمده‌ای سازد. به نظر او «عصبیت پیوند اجتماعی تکامل‌گرا و فرارونده‌ای است

طبیعی و ناهمسانی‌های موجود در میان انسان‌هاست. به موجب این عامل، جامعه به دو گروه نخبگان و توده‌ها تقسیم می‌شود. برگزیدگان مرکب از سرآمدترین و تواناترین مردمان در انواع فعالیت‌های انسانی‌اند. زمانی که این «اشراف طبیعی» جای مناسب خود را در جامعه احراز می‌کنند، تعادل و ثبات اجتماعی حاصل می‌شود.

۲. «منافع» که انگیزه‌های اقتصادی رفتار اجتماعی هستند و چون منافع مردمان مختلف مکمل یکدیگرند، در نتیجه ثبات اجتماعی حاصل می‌شود.

۳. «ذخایر ثبات»،^(۲۰) که بنیادی‌ترین احساساتی هستند که بر رفتار اجتماعی تأثیری تعیین‌کننده دارند و زیربنای زندگی اجتماعی، سیاسی و فکری انسان‌ها به شمار می‌روند.

۴. «مشتقات»،^(۲۱) که مظاهر شبه عقلایی و فریبنده ذخایر ثابت‌اند و معمولاً به شکل عقاید فلسفی و اخلاقی و دینی نمودار می‌شوند.^(۲۲) پاره‌تو جامعه‌شناسی سیاسی خود را بر اساس مقوله ذخایر ثابت بنا می‌نهد و بر آن اساس طبقه‌بندی خاصی از انواع شخصیت عرضه می‌کند. این ذخایر ثابت یاغرایز و احساسات زیربنایی عبارت‌اند از:

۱. غریزه ترکیب و سازش؛

۲. غریزه تداوم و همبستگی؛

۳. غریزه یا نیاز ابراز آشکار احساسات؛

۴. غریزه اجتماعی بودن؛

۵. غریزه صیانت نفس و تملک؛

۶. غریزه جنسی.

دو غریزه اول در جامعه‌شناسی سیاسی پاره‌تو اهمیت ویژه‌ای دارند. سلطه غریزه اول در فرد موجب ایجاد توانایی اداره امور می‌گردد. کسانی که دارای میزان بالایی از این غریزه باشند، مرد عمل، هوشیار، مدیر، مدبر، زیرک و سازشگر می‌شوند. چنین افرادی اگر در سیاست وارد شوند، اهل سازش، و معامله و مذاکره می‌شوند.

برخوردار نیست، «شمار جمعیت» و «مساحت سرزمینی» است که هر قوم در اختیار دارد. برای این بحث، ابن‌خلدون به اتفاقات پس از برتری یک قوم نیز اشاره می‌کند. وی خاطر نشان می‌سازد که به هنگام استیلای یک قوم، اقوام دیگر آن سرزمین از قوم غالب تبعیت خواهند کرد؛ زیرا در خود احساس ضعف و زبونی می‌کنند و قوم غالب را برتر می‌انگارند. علاوه بر این، به نظر می‌رسد که سیاست‌های قوم حاکم نیز در جهت همانندگردی فرهنگی^(۱۷) عمل می‌کند؛ به این معنا که در ادامه باید همه اقوام فرهنگ خود را کنار گذاشته، در فرهنگ طبقه حاکم حل شوند و آن را بپذیرند. این موضوع هیچ‌گاه، دست‌کم در زمان حیات ابن‌خلدون به وقوع نپیوسته است؛ زیرا در صورت وقوع آن، دیگر نشانی از جابه‌جایی قدرت میان اقوام وجود نمی‌داشت. ابن‌خلدون در ادامه می‌گوید در یک منطقه یا سرزمین، تنها یک قوم باید حکومت کند؛ زیرا «تشکیل یک دولت از اقوام مختلف موجب کشمکش عقاید و تمایلات و اغتشاشات می‌شود. پس دولت، تنها از یک گروه تشکیل می‌شود که عصبیت بیشتری دارد».^(۱۸)

نقش نخبگان در سیاست

بهترین راه برای بررسی و تحلیل نظریه ابن‌خلدون درباره نقش نخبگان در سیاست، تطبیق آن با نظریه ویلفردو پاره‌تو است. در این گفتار، ابتدا نظریه پاره‌تو ارائه و سپس، مشابهت‌ها و تفاوت‌های اندیشه ابن‌خلدون با نظریه نخبه‌گرایانه پاره‌تو بررسی می‌شود.

پاره‌تو، مهم‌ترین متفکر سیاسی رئالیست قرن بیستم (۱۸۴۸-۱۹۲۳) می‌باشد که در کتاب رساله‌ای در باب جامعه‌شناسی عمومی به بحث درباره مبانی نظم و عوامل بی‌نظمی پرداخته است. به نظر وی، تداوم و انسجام جامعه انسانی حاصل عملکرد چهار عمل است:

۱. «عدم تجانس اجتماعی»^(۱۹) که همان تفاوت‌های

توده‌ها هستند اجازه ورود به هیئت حاکم را نمی‌دهند. از این منظر است که نخبگان مقابل عزم خود را برای برتری و تسلط بر دولت و حکومت جزم می‌کنند.

عامل دومی که ابن‌خلدون بسیار بر آن تأکید دارد، گرایش قوم برتر به شهرنشینی است که موجب تجمل‌پرستی و رفاه‌زدگی آن قوم می‌شود و عصبیت را در میان آنان از بین می‌برد. بدین ترتیب، قوم دیگری که دارای روحیه عصبیت بیشتری باشند می‌توانند به راحتی بر آنها غلبه یابند و حکومت را به دست گیرند. در نظریه ابن‌خلدون، چرخه برتری قوم دارای عصبیت، تبدیل آن به قوم «بادیه‌نشین» به جماعتی شهرنشین و مصرف‌گرا و سپس، ورود قوم جدید دارای عصبیت بیشتر در عرصه سیاسی و نهایتاً دست‌یابی این قوم جدید به قدرت، چرخه‌ای تاریخی و همیشگی خواهد بود.

در نظر ابن‌خلدون، مرحله بادیه‌نشینی پیش از مرحله شهرنشینی قرار دارد و اساس آن بر پایه عصبیت است. اعضا و ساکنان بادیه‌نشین، به شجاعت، توانایی، روحیه و معنویت عالی متمایز می‌شوند که در آن واحد فرد و جامعه را متمایز می‌سازد. ابن‌خلدون در وصفشان می‌گوید:

و اهالی بادیه ... در دفاع از خویشان بر خود اتکا دارند و به غیر خود آن را واگذار نکرده‌اند. کسی را در این امر جز خود مطمئن نمی‌دانند و از این رو، همواره با خود سلاح حمل می‌کنند... و بر خود اعتماد به نفس دارند. دلاوری خلق ایشان و شجاعت سجدیه آن است. هرگاه ندایی ایشان را طلب کند و یاری بخواهد، به سوی او بروند. (۲۵)

در تطبیق نظریه پاره‌تو با نظریه ابن‌خلدون، نقاط اشتراک فراوانی به دست می‌آید. نخستین نقطه اشتراک این دو اندیشور، نظریه چرخه‌ای آنهاست. همان‌گونه که خاطر نشان شد، هر دو بر تغییر دوری حکومت در میان افراد، گروه‌ها و جماعات تأکید دارند. علاوه بر آن، هر

پاره‌تو چنین شخصیتی را «روباه‌صفت» می‌خواند. (۲۳) دسته دوم، ذخایر ثابت موجب حمیت، وفاداری و عصبیت گروهی می‌شود. مردمان واجد آن، اگرچه کندذهن‌اند اهل ستیزه و مبارزه در جهت حفظ منافع خود هستند. پاره‌تو چنین شخصیتی را «شیر صفت» می‌خواند. گروه حاکمه‌ای که بتواند ترکیب درستی از روباه‌صفتان و شیرصفتان را در خود جای دهد، در قدرت باقی می‌ماند. این تعادل، معمولاً به هم می‌خورد و شمار روباهان در گروه حاکمه افزایش می‌یابد. در این صورت، گروه حاکم قادر به اعمال زور نیست و در عوض، گروه مخالفی که بیشتر مرکب از شیرصفتان است، به معارضه با گروه حاکم برمی‌خیزد و قدرت را در دست می‌گیرد. (۲۴)

نظریه پاره‌تو، به دلیل تأکیدش بر جابه‌جایی نخبگان در هیئت حاکم، به نظریه «گردش نخبگان» معروف شده است. بر طبق این نظریه زمانی که شرایط تحول مهیا باشد، عده‌ای از نخبگان غیر حکومتی (شیر صفت)، به بسیج مردم دست یازیده، به معارضه با گروه حاکم برمی‌خیزند و پس از شکست حکام، خود به قدرت می‌رسند و اندک اندک از مردم فاصله می‌گیرند. پس از مدتی، شیرصفتان تبدیل به روباه می‌شوند و باز عده‌ای نخبه شیرصفت به آنان هجوم می‌برند. این نظریه حرکت جوامع را به شکل دایره‌ای یا چرخه‌ای در نظر می‌گیرد.

ابن‌خلدون نیز به نقش نخبگان در جابه‌جایی قدرت تأکید بسیار کرده است. وی چند چیز را عوامل مهم حرکت جامعه در نظر می‌گیرد. ۱. تضاد اقوام؛ ۲. عصبیت؛ ۳. نخبگان. وی حرکت نظام‌های سیاسی جوامع را به شکل دایره یا چرخه می‌بیند و تأکید می‌کند که در نتیجه معارضه اقوام با یکدیگر، یکی از آنها برتری یافته، به حکومت می‌رسد. بعد از مدتی نخبگان آن قوم، دایره حکومت را تنگ می‌کنند و نخبگانی را که با آنها به مخالفت برخاسته‌اند، از حکومت بیرون می‌رانند. به علاوه، به نخبگان دیگری نیز که در بین

به عهده توده و عوام است، اما در نهایت امر نخبگان هستند که زمام امور را در دست گرفته‌اند.

تفاوت عمده این دو نظریه‌پرداز در این زمینه، در نوع توجه آنها به عوامل مذکور است. پاره‌تو برای سرنگونی یک دولت، بیشتر بر عامل روان‌شناسی اجتماعی تأکید و تحلیل خود را از روان‌شناسی شروع می‌کند. وی تفاوت نخبگان را ناشی از غرایز در درون هریک از آنها می‌داند. اما ابن‌خلدون بیشتر بر عامل جامعه‌شناختی تأکید می‌ورزد. وی دو عامل تضاد اقوام و عصیبت را در جابه‌جایی قدرت، مؤثر قلمداد می‌کند.

به هر حال پس از آنکه قوم جدید بر مسند قدرت تکیه زدند، دولتی تشکیل می‌دهند که در نظر ابن‌خلدون دارای ویژگی‌هایی است که متفاوت از حکومت و سایر مؤلفه‌های سیاسی است. ابن‌خلدون بین حکومت و دولت تفاوت قائل است. وی حکومت را به سازمان‌های اجرایی درگیر با اهداف دولت مربوط کرده است. از نظر ابن‌خلدون، دولت، نظامی است که در آن، مجموعه‌ای از افراد بر اثر کمیت برتر در سرزمینی به قدرت دست یافته‌اند و به تنظیم رابطه سیاسی جدید اجتماعی بین افراد پرداخته و در اجرای آن از روش‌های گوناگون استفاده می‌کنند. وظایف دولت از نظر وی، استیلا بر دشمن، تعیین حدود مرز جغرافیایی، تنظیم خراج‌ستانی و منع مردم از خلاف قانون است. همچنین حکومتی که او می‌شناسد، حکومت پادشاهی است و عناصر تشکیل‌دهنده آن معاون، شمشیر، قلم، حاجب، وزارت، دیوان، شرطه و غیره‌اند و شرط بقا یا نابودی حکومت را بقا یا نابودی پایتخت می‌داند.^(۲۸)

ابن‌خلدون در آغاز تحت تأثیر الگوی اندام‌وارگی است و در تحلیل جامعه از انسان یاد می‌کند و معتقد است همان‌گونه که انسان سه مرحله رشد، تولد و مرگ دارد، عمر دولت‌ها نیز چنین است. تشکیل دولت، که از

دوی آنها این چرخه را به صورت جبری در نظر می‌گیرند. به این صورت، تاریخ جوامع، تاریخ دست به دست شدن قدرت میان نخبگان و گروه‌هاست و این روند ناگزیر و بنا به مقتضیات موجود، در آینده نیز انجام خواهد پذیرفت. برای مثال، ابن‌خلدون در این زمینه چنین می‌افزاید:

هرگاه قومی شاهد ملک را در آغوش گیرند از متاع و دشواری‌هایی که در راه جستن آن تحمل کرده‌اند دست می‌کشند و آسایش و تن‌آسایی و سکون را برمی‌گزینند و به تحصیل ثمرات و نتایج کشورداری چون بناها و مساکن و پوشیدنی‌ها می‌پردازند؛ چنان‌که کاخ‌ها بنیان می‌نهند و آب‌ها جاری می‌سازند و این خود مقدمات سقوط آن قوم را فراچنگ می‌آورد.^(۲۶)

در جایی دیگر در همین زمینه می‌آورد: «طبیعت کشورداری اقتضا می‌کند که دولت به سوی خودکامگی گراید.»^(۲۷) منظور از «طبیعت» در این جمله، همان جبر درونی است که حکومت‌ها را به سمت شهرنشینی یا فساد خواهد کشاند.

در مورد عوامل سقوط دولت و نشستن دولتی دیگر جای آن نیز، هر دو، تا حدودی به باورهای مشابهی اشاره کرده‌اند. هر دو به تنگ شدن دایره حکومت توسط نخبگان حکومتی، بی‌توجهی به نخبگان غیر حکومتی، گرایش به روباه‌صفتی در نظر پاره‌تو - که متناظر با شهرنشینی شدن در نظر ابن‌خلدون است - از دست دادن روحیه شیرصفتی (پاره‌تو) و ضعیف شدن عصیبت (ابن‌خلدون) اشاره کرده‌اند.

در نهایت، هر دو به فاصله‌ای که بین توده مردم و نخبگان حکومتی وجود دارد، اشاره کرده‌اند؛ بدین‌گونه که همان کسانی (توده‌ای) که عامل به حکومت رسیدن نخبگان شده‌اند، بعداً به دست همان نخبگان طرد خواهند شد. به عبارت دیگر، هر دو اذعان دارند که نقش تاریخی

اندیشه او و اینکه حوزه‌های جدیدی به شناخت انسانی افزوده است، اعتراف کردند. شرق‌شناس بزرگ اتریشی، بارون ون‌کرمر، که به *مقدمه ابن‌خلدون* و پژوهش درباره آن پرداخته است، او را مورخ تمدن و «اول کسی می‌داند که برای بحث درباره نظم سیاسی و انواع حکومت و تطور آن در دولت‌های اسلامی فصول مفصلی نگاشته است.»^(۳۰) از میان متفکران اروپایی، اندیشور و نویسنده آلمانی، ون ویسندونک، معتقد است نظریات سیاسی *ابن‌خلدون* درباره پیدایش دولت و انحلال آن، بیانگر ذهن بسیار مبتکر او و نمونه برجسته‌ای در اندیشه عربی و پیشوای مکتب ماکیاویلی فیلسوف شهیر ایتالیایی است.^(۳۱) وی در مباحث خود عمدتاً به نقش دولت و نحوه ظهور و سقوط آن می‌پردازد، اما اگر نیک نگریسته شود، مباحثی که *ابن‌خلدون* در *مقدمه* بیان می‌دارد و البته از دید اکثر دانشوران پنهان مانده، نقشی است که وی برای نیروهای اجتماعی مانند اقوام، قبایل، همبستگی اجتماعی، نخبگان و... در تشکیل دولت و در مجموع در نوع حکومت معتقد است.

بر این اساس می‌توان گفت که *ابن‌خلدون* دو عامل عمده را در تشکیل دولت مهم و اساسی می‌داند. عامل اول، همان تضاد میان قومیت‌هاست که محرک اولیه حرکت جوامع است و آنچه در آن نقش تعیین‌کننده دارد، «عصیبت» است. یعنی قوم دارای عصیبت افزون‌تر، به راحتی می‌تواند به تشکیل حکومت نایل آید. علاوه بر عصیبت، وی از دین، شمار جمعیت، میزان و وسعت سرزمین و نخبگان به عنوان عوامل اجتماعی نام می‌برد. در این زمینه، می‌توان او را با پاره‌تو جامعه‌شناس ایتالیایی همدان دانست؛ زیرا وی نیز برای نقش نخبگان اهمیت فراوانی قائل است، با این تفاوت که، *ابن‌خلدون* قرن‌ها پیش از پاره‌تو چنین اندیشه‌هایی را ارائه کرده است. به هر حال، اگر تعاریف جامعه‌شناسان کلاسیک از

اهداف طبیعی عصیبت است، از خصوصیات جوامع حضری است و دولت‌های شهری را، بادیه‌نشینان دارای عصیبت پدید آورده‌اند که پس از طی مراحل پنج‌گانه‌ای از بین می‌روند. به اعتقاد *ابن‌خلدون*، هر دولتی الزاماً از این پنج مرحله زیر عبور می‌کند:

مرحله اول، که مرحله «استقرار و کامیابی» است، رئیس دولت از حمایت مردم برخوردار است، به کشورگشایی می‌پردازد و مرزها گسترده‌تر می‌شوند. اعضای دولت هنوز عادت بادیه‌نشینی را از دست نداده‌اند.

مرحله دوم، «خودکامگی» است که رئیس دولت، اهل قبیله خود را مهار می‌کند. از مهم‌ترین خصوصیات این دوره، حکومت مطلق، برگزیدگان موالی، تضعیف عصیبت و... است.

مرحله سوم، که زمان عظمت دولت است، دوره «آسودگی و آرامش» دولت نام دارد که تمدن گسترش می‌یابد. در این مرحله، استبداد به پایان می‌رسد.

مرحله چهارم «آرامش دولت» نام دارد که از شور دولت کاسته می‌شود، ولی هنوز معتقد است و سنت‌ها گرامی هستند. از جنگ و جدال و خونریزی خبری نیست.

مرحله پنجم دوران «پریشانی» است. در این مرحله، عوامل متعددی در جهت تخریب حاکمیت دولت تلاش می‌کنند؛ عواملی مثل اسراف، شهوت‌رانی، رو به تباهی رفتن سپاه، دشمنی مردم با حاکم و در نهایت، انقراض دولت.^(۲۹)

نتیجه‌گیری

ابن‌خلدون از معدود اندیشوران مسلمانی است که درباره جامعه‌شناسی، بخصوص جامعه‌شناسی سیاسی، نظریاتی ابراز کرده است. تا آغاز سده نوزدهم افکار و فلسفه اجتماعی، سیاسی و تمدنی *ابن‌خلدون* در دنیا ناشناخته باقی مانده بود. در این سده، متفکران اروپایی به مطالعه اندیشه‌های *ابن‌خلدون* پرداختند و به اصالت

- ۱۲- ریمون آرون، همان، ص ۱۵۹.
 ۱۳- لوئیس کوزر، *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی*، ترجمه محسن ثلاثی، ص ۲۱۳.
 ۱۴- همان، ص ۲۰۰.
 ۱۵- عبدالرحمن ابن‌خلدون، *مقدمه ابن‌خلدون*، ترجمه محمد پروین‌گنابادی، ص ۳۱۷.
 ۱۶- همان.

17. Carural Assimilation.

۱۸- عبدالرحمن ابن‌خلدون، همان، ص ۲۳۹.

19. Social Homogeneity.

20. Residues.

21. Derivations.

۲۲- ر.ک: ریمون آرون.

۲۳- همان، ص ۳۲۴.

۲۴- حسین بشیریه، *انقلاب و بسیج سیاسی*، ص ۴۳-۴۴.

۲۵- عبدالرحمن ابن‌خلدون، همان، ص ۲۲۲.

۲۶- همان، ص ۳۲۰.

۲۷- همان.

۲۸- تقی آزادارمکی، *اندیشه اجتماعی متفکران مسلمان*، ص ۱۶۸-۱۶۹.

۲۹- عبدالرحمن ابن‌خلدون، همان، ص ۴۲۴-۴۴۷.

۳۰- محمدعبدالله عنان، *ابن‌خلدون، حیات و تراث الفکری*، ص ۱۶۱.

31. C.f. Von Wesendonk, *Ibn Khaldun*.

منابع

- بشیریه، حسین، *جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران، نی، ۱۳۷۸.
 - تقی‌زاده، بهنام، «بررسی تطبیقی نظریات ابن‌خلدون با نظریات انقلاب»، *روزنامه همشهری*، ش ۲۷۵۶، ۳۱ خرداد ۱۳۸۱.
 - همیلتون، پیتز، *تالکوت پارسونز*، ترجمه احمد تدین، تهران، هرمس، ۱۳۷۹.
 - آرون، ریمون، *مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی*، ترجمه باقر پرهام، تهران، اقتصاد و جامعه، ۱۳۷۰.
 - نقیب‌زاده، احمد، *درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران، سمت، ۱۳۸۰.
 - کوزر، لوئیس، *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸.
 - ابن‌خلدون، عبدالرحمن، *مقدمه ابن‌خلدون*، ترجمه محمد پروین‌گنابادی، تهران، کتاب، ۱۳۵۹.
 - بشیریه، حسین، *انقلاب و بسیج سیاسی*، تهران، دانشگاه، ۱۳۸۱.
 - آزادارمکی، تقی، *اندیشه اجتماعی متفکران مسلمان*، تهران، سروش، ۱۳۷۲.
 - عنان، محمدعبدالله، *ابن‌خلدون، حیات و تراث الفکری*، قاهره، بی‌نا، ۱۹۵۳.
 - Wesendonk, Von, *Ibn Khaldun, Ein Arabischer Kulturhistoriker des XIV Jan Rhunderts*, 1923.

«جامعه‌شناسی سیاسی» مبنای عمل قرار گیرد، به این مضمون که جامعه‌شناسی سیاسی، بررسی و شناخت نقش نیروهای اجتماعی در سیاست است، بی‌تردید می‌توان اندیشه‌های ابن‌خلدون را در کنار بنیانگذاران نخستین جامعه‌شناسی سیاسی قلمداد کرد. اگرچه به دلیل اهمیت و برجستگی نقش عصبیت در باورهای او، این وجه مورد غفلت قرار گرفته است. اما اگر که با «چرخش گفتمانی» که در دوره معاصر در عرصه جامعه‌شناسی سیاسی به وقوع پیوسته و همه امور پیرامون جامعه و سیاست به عنوان موضوع جامعه‌شناسی سیاسی تلقی شده است، شاید نتوان اندیشه‌های ابن‌خلدون را با جامعه‌شناسی سیاسی معاصر همگون دانست. با وجود این، آنچه در این نوشتار درباره پیوند اندیشه‌های ابن‌خلدون و جامعه‌شناسی سیاسی برجستگی بیشتر دارد این است که با مقایسه میان نظریه ابن‌خلدون در ابعاد مختلف با اندیشه‌های دو تن از اندیشوران کلاسیک حوزه جامعه‌شناسی سیاسی، یعنی کارل مارکس و پاره‌تو و برجسته بودن شباهت‌های میان آنها، به ویژه درباره مقولاتی مانند آگاهی طبقاتی و تلقی از نقش نخبان، بدون تردید می‌توان ابن‌خلدون را از جمله بنیانگذاران جامعه‌شناسی سیاسی به شمار آورد.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- حسین بشیریه، *جامعه‌شناسی سیاسی*، ص ۱۸.
 ۲- بهنام تقی‌زاده، «بررسی تطبیقی نظریات ابن‌خلدون با نظریات انقلاب»، *روزنامه همشهری*، ش ۲۷۵۶، ص ۵۹.
 ۳- حسین بشیریه، *جامعه‌شناسی سیاسی*، ص ۹۵.
 ۴- پیتز همیلتون، *تالکوت پارسونز*، ترجمه احمد تدین، ص ۱۵۵.
 ۵- ر.ک: ریمون آرون، *مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی*، ترجمه باقر پرهام.
 ۶- ر.ک: حسین بشیریه، *جامعه‌شناسی سیاسی*.
 ۷- همان، ص ۱۹.
 8. Ethnicity.
 ۹- احمد نقیب‌زاده، *درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی*، ص ۲۷۸.
 ۱۰- حسین بشیریه، *جامعه‌شناسی سیاسی*، ص ۲۸۰.
 11. Praxis.